

اصول و فنون فقه پژوهی ۱،۲

حجت الاسلام والمسلمین مجتبی الهی خراسانی

چکیده

این نشست، گفتاری است درباره روش‌شناسی فقه و کلیه مباحث با مثال‌ها و تطبیقاتی همراه می‌باشد. استاد ضمن اشاره به روش‌شناسی و ذکر فواید آن، در مراحل کلی فقه‌پژوهی یا اجتهاد در امامیه، یادآور شدند که ما با دانستن اصول فقه و قواعد فقه هم بی‌نیاز از روش‌شناسی و یادگیری اصول و فنون اجتهاد و فقه‌پژوهی نیستیم. بنابر نظر استاد، ارکان روش اجتهادی شیعه در طول تاریخ و تمام این تکنیک‌ها و اصول و فنون او مبتنی است بر: ایمان، عقلانیت و تفاهم.

استاد سپس چندگام اصلی در روش‌شناسی ترسیم کردند: انتخاب مسئله فقهی؛ بعد گونه‌شناسی و سپس آگاهی از اهمیت لازم مسئله. ایشان در ادامه به فنون فقه‌پژوهی پرداختند و به راه‌های تحصیل فنون فقه‌پژوهی مانند راه تجربی، اکتشافی و شرکت در جلسات تحشیه و شورای استفتائات اشاره داشتند.

استاد الهی در ادامه از تکنیک‌هایی گفتند که فقه‌پژوهان با کاربست آنها می‌توانند افق‌های نویی در گستره دانش فقه بگشایند. مثلاً احتمال‌سازی و فرضیه‌سازی و اینکه باید شاخص‌های عمده فقه‌های صاحب‌نظر را در ادوار فقه‌شناسیم و اینکه چگونه می‌توان مرعوب نظر فحول فقه‌ها و صاحب‌نظران نشد.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطاهرين و لعنةُ اللهُ عَلَى اعدائهم اجمعين. اللهم أخرجنا من ظلمات الوهم و أكرمنا بنور الفهم. اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الراحمين.

اصول و فنون فقه پژوهی

یک بحث مقدماتی کوتاه عرض کنم و به سراغ اصل بحث برویم. آن این است که اصول و فنون فقه‌پژوهی می‌خواهد به چه چیزی پردازد. ببینید، کلمه اصول و فنون وقتی درمقابل هم بکار می‌رود به دو لایه متفاوت از بحث اشاره می‌کند. من اگر بخواهم در یک مثالی این مطلب را عرض کنم این است که وقتی شما می‌گویید مثلاً اصول راندگی، فنون راندگی، اصول خطابه، فنون خطابه، اشاره به دو

سطح از روش یا مهارت می‌کند. وقتی که می‌گوییم اصول یعنی ارکان آن مهارت، آن تدابیر اصلی، آن مراحل اصلی، آن روش‌های اساسی و عمده، این را تعبیر به اصول می‌کنید.

من نمی‌خواهم عرض کنم اصول فقط این معنا را می‌دهد؛ اما در بحث روش‌شناسی وقتی اصول و فنون را به کار می‌بریم اصول به این معناست. بنابراین مثلاً در اصول خطابه می‌گویید خطابه باید یک مقدمه، یک متن و یک فونونی داشته باشد. از اصول خطابه این است که باید انگیزشی باشد و با فراز و فرود سخن شنونده را هوشیار نگه دارد. نیز فونونی هم دارد و مثلاً می‌گویید یکی از فنون این است که شما گاهی از لحن خطابی خارج شوید و محاوره‌ای صحبت کنید. این یک تاکتیک و یک فوت‌وفن است. یا فرض کنید می‌گویید در رانندگی اصل این است که باید متوجه محیط اطراف باشد که تصادفی پیش نیاید. این یک اصل است اما فنّش چیست؟ فنّش این است که اگر می‌خواهید به آینه‌های بغل نگاه کنید سر را برنگردانید بلکه با چشم نگاه کنید. چون اگر سر را برگردانید دامنه نگاه مقابل شما محدود می‌شود و ممکن است اتفاقی بیفتد. اینها فوت‌وفن‌ها است.

بنابراین اصول و فنون روی هم بحث روش‌شناسی را تداعی می‌کند. منظور ما از اصول و فنون مجموعه‌ای است که ذیل اصطلاح روش‌شناسی می‌تواند بگنجد. در بحث روش‌شناسی هم به ارکان این روش خواهیم پرداخت و به کلیات، به آن مراحل اساسی و هم به ریزه‌کاری‌هایی که فوت‌وفن است.

روش‌شناسی

ابتدا به سراغ این بحث برویم که روش‌شناسی اجتهاد معنایش چیست؟ امکان دارد یا نه؟ و چرا لازم است؟ چرا این بحث را مطرح می‌کنیم؟ چون غالباً این اشکال وجود دارد که ما رسائل و مکاسب خواندیم، درس خارج هم می‌رویم و لذا اصول‌فقه و قواعد فقه را خوانده‌ایم؛ پس روش‌شناسی چه صیغه‌ای است دیگر و به چه درد می‌خورد؟ برخی هم گفتند حالا یک مطالبی اگر بشود خوب است ولی مثل همان دوغ و دریاست که با یک سطل ماست نمی‌شود دریا را دوغ کرد! روش‌شناسی هم اگر بشود خوب است ولی این کار عملی و شدنی نیست یا اینکه خیلی فایده‌ای بر آن مترتب نیست. ما در خلال این بحث عملاً ابعادی از این روش‌شناسی را هم چون با آن آشنا می‌شویم این بحث می‌تواند بحث مهمی باشد البته چون ما متن کار را در بحث‌های اصول و فنون در خود اصول و فنون می‌خواهیم استوار کنیم. این بحث را یک مقدار سریع‌تر عبور می‌کنیم که ان شاء الله وقت‌گیر نباشد.

خوب روش، معادل عربی آن «منهج» و معادل انگلیسی آن «متد» است. این را از این جهت عرض می‌کنم که خلط مفهومی به وجود نیاید. کلماتی مثل اسلوب در عربی یا فن در عربی یا تکنیک در انگلیسی یا اپروچ در انگلیسی اینها نباید با روش خلط شود، اینها با هم فرق می‌کند. ما چون در جامعه علمی زندگی می‌کنیم و فراموش نکنیم که هم ملزم به دادوستد علمی هستیم و هم این دادوستد مفید است باید با اصطلاحات مطابق با معنای رایج تعامل برقرار کنیم، نمی‌توانیم یک معانی را دائماً تأسیس کنیم و با این الفاظ به عنوان مفاهیم مخترعه برخورد کنیم. این کار درستی نیست و این اشکالی است که

در ما وجود دارد. ما یک مقدار چون قطع را ذاتاً حجت می‌دانیم بعد اعتماد به نفسمان هم خوب است گاهی به سودای این می‌افتیم که از اصطلاح و از عرف علمی خارج شویم و یک چیزهایی برای خودمان درست کنیم. پس روش در مقابل متد است یا در مقابل منهج. بنابراین اینکه در لغت روش را سبک و اسلوب گفتند ارتباطی با معنای اصطلاحی دارد. بعضی از کلمات ارتباطی با معنای اصطلاحی ندارد ولی این از آن لغاتی است که معنای اصطلاحی و لغوی آن با هم مربوط است.

خوب، در یک نگاه جامع ما می‌توانیم بگوییم روش یعنی مجموعه‌ای از تدابیر، مراحل، فنون و ابزارهایی که شما برای رسیدن به یک هدف بکار می‌گیرید. این مفهوم عام روش است، به این معنا شما می‌گویید روش زندگی حتی، روش رانندگی، روش بازیگری، روش کارگردانی، روش راه‌رفتن، این کلمه روش را این‌گونه بکار می‌بریم. مجموعه اینها را روش می‌گویید. بنابراین اگر با علم مقایسه کنید روش علمی، اصول آن علم نیست، قواعد آن علم نیست، اگر ما یک ساختمانی را در نظر بگیریم و بگوییم آجرهای این بنا، اسکلت این بنا اصول و قواعدش هست و ملاطها هم مسایلش است، آن خانه‌بندی‌ها مسایلش است، روش هیچ‌کدام از اینها نیست. بلکه روش، آن طرحی است که براساس آن خانه را بنا می‌کنید. یعنی روش شیوه آجرچینی و شیوه دیوارچینی شما و گام‌هایی که برای سفت‌کاری و بعد نازک‌کاری و بعد تأسیساتش بکار می‌برید، است.

بنابراین می‌شود گفت روش یعنی آن تدابیری است که شما اتخاذ می‌کنید که چطور از این اصول و قواعد علمی استفاده کنید. پس آنچه که ما در اصول فقه می‌آموزیم در حکم همان آجرها و مصالحی است که با روش‌شناسی یاد می‌گیریم اینها را چطور بکار ببندیم. یکی از دلایل اینکه ما حجم زیادی از آموخته‌های اصولی و فقهی داریم اما گاهی در فرآیند استنباط موفق نیستیم و خیلی طول می‌کشد با یک روال تجربی معمولاً خودمان را به کار اجتهادی نزدیک می‌کنیم همین است. مثل اینکه کسی بگوید خوب بنده چون مصالح فروش هستم معمار هم هستم! چون شما خیلی مصالح داری معنایش این نیست که معماری هم بلدی! معماری روش می‌خواهد و ما چون خیلی قواعد اصولی بلدیم خیلی قواعد فقهی بلدیم معنایش این نیست که حتماً فقهات و استنباط هم بلدیم. اگر این‌طور باشد که این کتابخانه تعداد قواعد بیشتری در خودش جای داده است، با این حساب هر قفسه کتاب باید یک مجتهد باشد یا کامپیوتر باید خودش اجتهاد کند، خوب البته نمی‌خواهیم بگوییم اینها بی‌ارتباط با هم هستند حالا در ارتباطش توضیح می‌دهیم.

روش‌شناسی اجتهاد

روش‌شناسی اجتهاد یعنی اینکه شما روش‌های تولید علمی را مطالعه کنید. مطالعه کنید که چگونه می‌توان کسب معرفت در یک علم کرد، چطور می‌شود یک قضیه فقهی را حل کرد، چطور می‌شود یک معرفت فقهی به وجود آورد، این معرفت‌شناسی علم فقه می‌شود. البته با یک ضابطه‌ای و آن اینکه چگونه می‌توان تولید علمی کرد که اعتبار آن قضیه هم تضمین شده باشد. چون در این بحث معرفت یک جنبه شخصی ندارد؛ بلکه باید به اعتبار و عقلانیت آن معرفت باید بشود صحه گذاشت.

بنابراین روش‌شناسی یعنی شما به شناخت آن روش‌های علمی در تولید علم و در تولید معرفت با حفظ اعتبار و روایی بتوانید پردازید و به این روش‌شناسی یا متدولوژی می‌گویند. حالا از باب اینکه می‌گویند اسم بعضی از کچل‌ها را زلف‌علی می‌گذارند، از عجایب این است که ما روش تحقیق را در اغلب رشته‌های تحصیلی حوزه و دانشگاه، عنوانی جایگزین کردیم به‌جای متدولوژی! من یادم است زمان دانشجویی خودم اسم این درس متدولوژی بود یعنی کلمه روش تحقیق نبود و در سرفصل نوشته بود متدولوژی. روی جزوه استاد هم روش تحقیق نوشته بود! خوب توقع این است که اگر متدولوژی به اسم روش تحقیق عرضه شد اسمش باید فرق کند واقعیتش که باید همان متدولوژی باشد اما عملاً تکنیک‌های پیاده‌سازی تحقیق گفته می‌شود؛ مثل اینکه چگونه فیش برداریم، چگونه جدول ببندیم، اینها که روش‌شناسی نیست. روش تحقیق به معنای واقعی یعنی Investigationmetod همان روش‌شناسی یعنی بلد باشی چطور تولید علمی کنی، نه اینکه چطور این تحقیق را تنظیم کنیم. طریقه تفکر و سیر از مجهول به معلوم را توقع این است که در یک دامنه خاص بیاموزیم. حالا منطق را اگر بگوییم ما روش تولید معرفت یا شاخه‌های تولید معرفت که دقیق‌تر است، در کل علوم ببینیم منطق اختصاصی هر علم روش‌شناسی همان علم می‌شود. شما در منطق می‌گویید ما روش کسب معرفت‌مان چطور است؟ یا با تعریف است یا با برهان است یا با استقراء است، این سه تا را می‌گوییم. در یک دانش دیگر هم می‌گوییم روش‌شناسی علم جامعه‌شناسی چیست؟ مشاهده، آزمایش و سایر روش‌های اختصاصی.

ما دنبال چه چیزی هستیم؟ روش‌شناسی اجتهاد، روش‌شناسی فقه. پیش‌فرض این روش‌شناسی این است که شما اعتقاد دارید معرفت یک امر منظم و قاعده‌مند است. یعنی قابلیت قاعده‌مندی دارد. کسانی که اعتقاد داشته باشند معرفت امری شخصی و تصادفی است، خوب، برای اینها روش‌شناسی خیلی معنای روشنی ندارد. ما که روش‌شناسی مطرح می‌کنیم اعتقاد داریم که معرفت علمی کاملاً قاعده‌مند است و کاملاً منظم است حالا اگر هم نمی‌شود به یک معرفت دقیق دست یافت می‌شود لااقل به آن می‌توان نزدیک شد که سهم قابل توجهی از واقعیت را داشته باشد. یعنی می‌شود درباره معارف داوری کرد که این معرفت معتبر است و این معتبر نیست. پس کسی که می‌خواهد با مکاشفه و با الهام و با واردات قلبی و اینها می‌خواهد به معرفت اسلامی و معرفت فقهی برسد روش‌شناسی به درد چنین آدمی نمی‌خورد. چون یک معرفت منظم قاعده‌مندی که قابل داوری باشد دیگر نیست. به همین جهت از آن طرف پسا‌ساختارگراها که به شدت ضد روش هستند و ساختارشکنی‌های وسیعی دارند (امثال دریدا) و از آن طرف اشراقیان افراطی (مثل متصوفه خاص و یا اسماعیلیه) برای اینها این بحث‌ها قابل تصدیق نیست چون پیش‌فرضشان را قبول ندارند.

سؤال: معرفتی که می‌فرمایید همان معرفت علمی است؟

استاد: بله معرفت به معنای Knowledge. البته اینکه می‌گوییم معرفت علمی باز پیش‌فرض این است که ما دو نوع معرفت داریم، خود همین یعنی اعتقاد به اینکه ما یک معرفت نظام‌مند به نام معرفت

علمی داریم و به اصطلاح خودشان معرفت سیستماتیک و یک معرفت شخصی داریم. اصلاً سؤال شما یعنی شما هم اعتقاداتان این است. آنها می‌گویند نه، معرفت معرفت است دیگر، مواجهه شما با یک بخشی از حقیقت که لزوماً هیچ قاعده‌ای هم بر آن مترتب نیست و قاعده‌مند هم نیست اینها هم که می‌گویند همه از باب عرف و عادت است، از باب سنت‌های علمی است، روش نیست سنت علمی است. ما وقتی روش‌شناسی می‌گوییم یعنی به یک معرفت نظام‌مند عقلانی‌شده اعتقاد داریم و باید داشته باشیم، اگر نداشته باشیم روش‌شناسی گفتن معنا ندارد.

اهمیت روش‌شناسی اجتهاد

اما چرا روش‌شناسی مهم است، چرا روش‌شناسی، اجتهاد، چرا اصول و فنون فقه‌پژوهی مهم است؟ اولاً چون خود فقه‌پژوهی مهم است و ثانیاً چون روش‌داشتن در فقه‌پژوهی مهم است. اینکه فقه‌پژوهی مهم است فهرستی در اختیار شما هست ملاحظه می‌کنید حالا به مقداری که پرسشی بود من باز می‌کنم و توضیح می‌دهم. بالأخره ما به‌عنوان یک انسان مسلمان شیعی مفهوم محوری عمل دینی ما حجت است. اصلاً اما معصوم را حجت می‌گوییم، خداوند را می‌گوییم حجت بر رسل، رسل حجت بر ائمه و ائمه، آنها حجت بر ما، یعنی نظام سلسله‌مراتب حجت کار را پیش می‌برد. بنابراین اگر بخواهیم به دنبال حجت باشیم این کسب حجت بدیهی و مادرزادی که نیست و چون بدیهی و مادرزادی نیست بنابراین باید یاد گرفت یعنی محتاج نظم است، محتاج علم است، محتاج پژوهش است.

به همین جهت فقه‌پژوهی یعنی حرکت برای اینکه ما در رفتارهای خود به حجت برسیم، این یعنی فقه‌پژوهی. و این جز با کار علمی، جز با کار پژوهشی، جز با کار اجتهادی بدست نمی‌آید.

از آن طرف اگر بخواهیم جامعه دینی و حتی غیردینی به مجموعه معارف اسلامی اعتماد داشته باشد باید مستندات علمی و پژوهشی هم داشته باشد و هم عرضه شود. یکی از عواملی که شبهه‌خیزی در جامعه ما به وجود می‌آورد این است که اعتماد معرفتی اقشاری از جامعه به این معارف سست شده است. به همین جهت شما می‌بینید این شبهه را حل می‌کنید فردا شبهه دیگر، این مشکلتش این است که هنوز به این دستگاه اعتماد ندارد. یعنی شما می‌گویید این‌گونه است. حرف بعدی شما را هم می‌گوید این هم معلوم نیست درست باشد، باز باید برایش توضیح داد. ما اگر بخواهیم این اعتماد را ایجاد کنیم راهش این است که هم خودمان مستند به پژوهش و مستند به تحقیق و مستند به فکر اجتهادی حرف بزنیم و از آن منابع استفاده کنیم و هم در عرضه‌مان هم بتوانیم چنین اعتمادی ایجاد کنیم.

فقه و مجموعه علوم فقهی، پیچیده‌ترین دانش علوم اسلامی و مستندترین دانش اسلامی به دین است. یعنی منطق استنادی خودش را تنظیم و عرضه کرده است. به همین جهت اگر کسی در رشته‌های دیگر هم می‌خواهد توفیق حاصل کند باید از این میدان عبور کند و از تجربه علم فقه استفاده کند تا بتواند مدل‌سازی کند. مثلاً برای کلام، علم اخلاق، فلسفه و رشته‌های دیگر و به همین جهت اهمیت فقه‌پژوهی و پشتوانه علمی‌داشتن در زمینه فقه یعنی آن پیشرانۀ علوم فقهی و آن لوکوموتیو را بیشتر راندن، آن واگن‌های عقبی هم خودبه‌خود دنبال این خواهند آمد. یعنی آن که در قله است وقتی پنج‌گاه

جلو بروید آنها هم که با فاصله دارند حرکت می‌کنند آنها هم دنبالش کشیده می‌شوند و ما فعلاً ظرفیتی پیچیده‌تر و آماده‌تر از اینها نداریم. حالا ممکن است یک روزی بعضی از علوم اسلامی آنقدر توسعه پیدا کنند و پیشرفت پیدا کنند و پیچیدگی پیدا کنند و منطق‌هایشان را تدوین کنند که جا پای فقه بگذارند فعلاً که اوضاع همین است که ما داریم.

به همین دلیل است که می‌گوییم خارج اصول و خارج فقه برای کسی که در هر رشته‌ای می‌خواهد برود لازم است چون جای دیگری برای تجربه استنباط معارف اسلامی وجود ندارد که بگوییم مثلاً به جای آن ما یک خارج علم کذا داریم. نوع استناد به روایات، نوع استناد به آیات، ملاحظه ناسخ و منسوخ، اطلاق و تقیید، تصرفات، مراتب، حکومت، ترتب، ورود، تمام روابط را داخل هم دیدن، رد متشابه به محکم، تمیز گذاشتن بین تفسیر و تأویل و جری و تطبیق، اینها دارد در فقه اتفاق می‌افتد و واقعیت است. البته در فقه که می‌گوییم فقه پیشرفته معاصر، حالا کسی لمعه را باز کند بگوید این خبرها نیست.

سؤال؟ این روش‌شناسی در فقه اگر قرار باشد در علوم دیگر هم استفاده شود منجر به یک نوع پیش‌فرض نمی‌شود؟

استاد: بله معنایش این نیست که عین آن روش‌ها قابل به‌کارگیری است. اصلاً ما از قبل می‌دانیم که تمام این روش‌ها قابل به‌کارگیری نیست. عرض کردیم مشابه‌سازی و مدل‌سازی با اقتضائات بومی همان رشته باید صورت بگیرد. مثلاً شما در دانشی مثل فلسفه یا منطق که از افتخارات علوم اسلامی ما محسوب می‌شود؛ اما در عین حال منطق معرفتی شما، دو ارزشی است: یعنی یا به یقین می‌رسید که ارزش علمی دارد (و ثمره معرفتی برای آن مترتب است) یا نمی‌رسید! دیگر، فرقی نمی‌کند ظن است یا شک است یا وهم است، تمام است دیگر. به همین جهت شما می‌گویید استقراء ناقص حتی اگر به مرز نزدیک به تام هم برسد چون افاده یقین نمی‌کند به درد نمی‌خورد.

اما شما در اصول فقه که منطق فقاقت است برای هر کدام از اینها یک فایده معرفتی قایل هستید. یعنی برای یقین یکسری احکام معرفتی مترتب است، برای ظن یکسری، برای شک یکسری، برای وهم هم یکسری احکام معرفتی قایل هستید. یعنی شما یک منطق فازی در بحث درجات تصدیق وجدانی به هر قضیه دارید. خوب شما نمی‌توانید در یک دانشی که دو ارزشی است عین این را بروید آنجا تکرار کنید یا اگر در آنجا یک تغییری اتفاق بیفتد آنجا یک دستگاه‌های فلسفی تازه‌تری ما ابداع کنیم و مثلاً در آن توسعه دهیم. مثلاً فلسفه ذهن مان توسعه پیدا کند، بحث‌هایی که مربوط به معرفت و علم در فلسفه خودمان داریم اینها بحث‌های جدیدی پیدا کند یا اینکه نه آن را بگوییم خیلی خوب باید این را دو ارزشی کنیم و به آنجا ببریم، بقیه‌اش مثلاً به درد ما نمی‌خورد یا شما در فقه می‌گویید اخبار آحاد حجت است حتی می‌تواند مقید کتاب باشد، در کلام نمی‌توانید این‌گونه بگویید، در کلام باید بگویید در اصول حجت نیست ولی در فروع به مقداری که با بینات مصادم نباشد در آنجا حجت است، پس تفاوت کرد دیگر.

لذا ممکن است شما در علم فقه بگویید خبر ثقه حجت است، در علم کلام بگویید خبر موثق به حجت است، این تفاوت‌ها ملحوظ است، منظوم ساخت یک دستگاه روش‌شناسی است. خوب البته این حرکت اجتهادی و فقه‌پژوهانه‌ای که تا به حال انجام شده است ثمراتی داشته است. فکر فقه‌پژوهی ما را نو به نو کرده است. اینکه الآن ما در این کلاس حضور داریم یعنی یک فقه فرهنگ و هنری را به رسمیت می‌شناسیم. اینها اثرات تلاش‌های اجتهادی است دیگر، یعنی قافله اجتهاد رفته حرکت کرده مثلاً از یک وقتی که حتی ما کتاب مضاربه هم در فقه‌مان نبوده است باب اضافه شده، باب اضافه شده است حالا یک عده‌ای را به سودای این انداخته که شاید یک بابی به نام فقه‌التقافة و الفن هم بشود در ابواب افزود.

اینکه فهم ما از احکام دینی مرتب تصحیح می‌کنیم این ثمره کار پژوهشی علمی اجتهادی است. اگر می‌خواستیم آنچه که بزرگان گفتند و «آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم»، باشد که دیگر وضع فهم دینی ما این نبود! یک موقعی منزهات بتر واجب شمرده می‌شد بعد تصحیح کردند و گفتند مستحب است. یک موقعی ما بین حکم وضعی و تکلیفی دقیق جدا نمی‌کردیم می‌گفتیم این معامله باطل است، چرا؟ حضرت فرمودند هرکس این معامله را انجام دهد، به رو در جهنم است. خوب، بعد تفکیک قائل شدند و گفتند نه، احکام وضعی و تکلیفی با هم فرق دارند. اینجا وقتی حضرت وعده عذاب دادند حکم تکلیفی آن را گفتند، معنایش این نیست که لزوماً حکم وضعی‌اش هم بطلان است. بنابراین حرام هست اما باطل نیست مثلظهار. کسیظهار کند کار حرام کرده است باید کفاره هم بدهد اما اثرش را دارد یعنی اگر کفاره ندهد زنش بر او حرام است. اگر کسی برای اضرار به زنش به هر دلیلی، برای اضرار به خانواده زنش، زنش را طلاق دهد قطعاً کار حرام کرده است؛ اما درعین حال طلاق واقع است و اثرش را دارد یعنی طلاق واقع شده است و اثر وضعی‌اش را هم دارد.

خوب، این مرهون این تفکیک‌های جدید است. یا فرض بفرمایید می‌گفتند این صلّ و ازل النجاسة با هم معارض دارد و باید یکی با یکی دیگر مقید شود. بعدها گفتند نه همه چیز تعارض نیست ما تراحم هم داریم این از باب تراحم است. اصلاً لازم نیست در دلیل تصرفی انجام دهیم، در مقام تراحم ترتب قائل می‌شویم آنکه ملاک قوی‌تر دارد آن را مقدم می‌داریم، اگر آن را امتثال نکردیم بعد نوبت به مهم می‌رسد (قول آقای نائینی). بعد از این جلوتر آمدیم در اندیشه‌های بعد از آقای نائینی و گفتند نه آقا تراحم هم باز انواع دارد و اینکه گفتند تراحم ملاکی است، ما تراحم‌های دیگر هم داریم. مثلاً مرحوم شهید صدر، تراحم حفظی را مطرح کرد یا تراحم‌های دیگر. اینها مال کار اجتهادی است، اگر کار پژوهشی و اجتهادی نباشد که این حرف‌ها مطرح نمی‌شود.

فواید روش‌شناسی

خوب اینها که عرض می‌کنیم در واقع فواید روش‌شناسی است:

۱. ما با روش‌شناسی، روش تصحیح معرفت را هم یاد می‌گیریم، چون وقتی شما روش‌شناسی بلد شدید با این روش می‌توانید هم رهاورد فکری خودتان و هم اندیشهٔ بقیه را نقد بکنید. می‌توانید بگویید شما راجع به غنا آقای فقیهی که فرموده الغنا هو الصوت المرجع المطرب، این غلط است، موادش درست است، پس چه اشتباهی پیش آمده است؟ ایشان آمده مثلاً لفظ عام را حمل بر خاص کرده است، یا آمده این لفظ عام را یک قرینه لَبّی متصل بوده است این را نادیده گرفته است و این به لحاظ روشی مخدوش است و شما آن را زیر سؤال می‌برید؛ اما اگر نتوانید مستند به روش کنید شما مگر در اصول و مواد بتوانید تصرفی بکنید دیگر از مواد بیرون بیایید به لحاظ روشی اندیشه فقهی قابل نقد نیست.

یکی از اشکالات کسانی که می‌گویند راه نوشتن اجتهاد این است که ما باید در بعضی از چیزها تجدیدنظر کنیم، نشناختن روش اجتهاد است. نوشتن یعنی چی؟ یعنی در عصمت ائمه که یکی از مبادی فقهی ما و از مبانی پایه ما است تجدیدنظر کنیم؟ نه، بعدی‌ها، یعنی چی؟ مثلاً بگوییم کتاب حجت نیست؛ مثل بعضی از اخباری‌ها، خوب چی؟ بگوییم مثلاً سنت محدود به همان دوره است و از سال ۲۵۶ حجیت سنت از بین رفته است! یعنی چی مواد را دست بزنیم. اینها چون متفطن بحث روش نیستند تصورشان این است که نوشتن اجتهاد و حرکت پویای اجتهاد فقط این است که استصحاب کلی قسم ثانی تغییر کند و بگوییم از این به بعد می‌گوییم مثلاً حجت نیست، و قسم ثالث را می‌گوییم حجت است یا فلان مبنای کلامی ما عوض شود و بقیه‌اش نو می‌شود! این تصور مبتنی بر ساده‌انگاری است که گویا کار اجتهاد و استنباط را فقط یک‌مُشت مصالح فرض کردند که اگر یک ساختمان دیگری بخواهید بسازید باید مصالحش فرق کند. درحالی‌که این چنین نیست و با همان مصالح می‌شود ساختمان دیگری ساخت منتهی با روش متفاوتی و با روش نوتری.

۲. اصلاً معرفت نظام‌مند با معرفت شخصی فرقی در روش است. اگر روش را از معرفت بگیری، امر، شخصی می‌شود. می‌شود همین دین‌داری که مسیحی‌ها دارند که دین امر شخصی است، امر شخصی است چون باید به ثالث مقدس معتقد باشید و بعد از چنین اعتقادی، ایمان در تو پیدا می‌شود. اما ما چنین چیزی را قبول نداریم و می‌گوییم اول تو باید معرفت پیدا کنی، اگر عقلت تصدیق کرد، ذهنت باور کرد، بعد به قلب رجوع کن و سعی کن مراتب بعدی را بروی. اصلاً قبل از معرفت ما الزامی نداریم. بنابراین آنچه که معرفت فقهی شما را از جنبه شخصی خارج می‌کند از عادات خارج می‌کند و برخلاف نظر بعضی از به اصطلاح روشنفکران دین را فقط در حوزه فرهنگ محصور نمی‌کند.

۳. تمایز علوم هم به غایت هست و هم به موضوع. اما یکی از وجوه تمایز که اخیراً هم بیشتر متفطن آن شده‌ایم روش است. یکی از وجوه تمایز علوم روش شناختشان و روش معرفتی آنهاست، بنابراین جداسازی فقه از تاریخ برخی از آن به روش فقه‌پژوهی است. چرا برخی از کارهای فقهی را ما می‌گوییم ارزش فقهی ندارد، چرا؟ گزارش تاریخی داده و می‌گوید کار فقهی است، مگر در فقه فقط یک نقل تاریخی می‌تواند حکم را کشف کند، یا ممکن است شما در ادبیات با ذوق سروکار داشته

باشید، در فقه ذوق حجیت ندارد، حدس حجیت ندارد، معصوم (علیه السلام) گفتند که در شب ناخن نگیرید لابد آقا چراغ نبوده و چراغ کم بوده و گفتند که یک وقت گوشت دستتان را نگیرید! با لابد که نمی توانیم کار فقهائی بکنیم! آقا فکر کرده معصوم گفتند شب نگیرید، مال چراغ است! تاریخ هم آن قدر نخوانده که آن موقع همه خانه ها روشن بوده است و اصلاً یکی از مستحبات این است که قبل از غروب چراغ را روشن کنند و گفتند در نور اسراف نیست یعنی نگویند همین قدر نور بس است، نه باید کاملاً روشن باشد و بشود استفاده کرد. دانشمندان همان دوران را می گویند همه تا صبح مشغول نوشتن بودند و نوری داشتند که برای نوشتن و کارهای علمی آنها هم کافی بوده است، بعد مثلاً ناخنش را نمی دیدند گفتند آقا شب نگیر یک وقت گوشت ناخن آسیب نبیند! این ذوقیات و حدس ها در فقه جایی ندارد.

اما چگونه می فهمیم این ذوقیات جایی در فقه ندارد؟ با روش شناسی. بستر تکمیل روش های علمی هم همین کارهای روش شناسی است. شما در فقه که روش شناسی انجام دهید یک گام روش شناسی کل علوم را جلو بردید، یک بهره اش مال فقه است، یک خیری هم به کلام می رسد، یک خیری هم به علوم حدیث می رسد، خیری هم به کل علوم می رسد. بنابراین کار روش شناسی یک کاری است هم مهم و هم لازم.

تفاوت روش در فقه و اصول

خوب با این بحث ها معلوم شد ما در روش شناسی دنبال چه چیزی هستیم یعنی آن تدابیر و مراحل و اصول و قواعدی یعنی آن چیزی که ما به آن روش های اجتهادی در فقه پژوهی می گوئیم این کار روش شناسی است که هم اصول دارد و هم فنون دارد، یعنی هم یک کلیات اصلی و یک روش های اساسی پایه دارد و هم یک ریزه کاری ها و فنون به کارگیری آن روش ها دارد.

تفاوتش با اصول فقه هم دیگر روشن شد، اصول فقه دنبال مواد حجت است اما روش شناسی دنبال این است که این حجج را چگونه بکار ببرید. البته سرنخ هایی از روش شناسی در خود اصول فقه هست، آنجایی که یکی دامنه حجت را می گوید. دامنه حجت مقداری به شما خط می دهد که کجاها از این می توانید استفاده کنید، مثل تطبیقات استصحاب. تطبیقات استصحاب عملاً یعنی شما چگونه از استصحاب استفاده کنید. یکی هم جاهایی که شما بحث از تعارض ها می کنید مثلاً اگر یک اماره و اصل با هم تعارض کرد چکار کنیم؟ این جنبه اصلی اش این است که دنبال تمیز حجت از لاجت است اما یک حاشیه هم دارد و حاشیه اش این است که پس جایی که اماره باشد دیگر شما به سراغ استفاده از اصول عملیه نروید. یعنی آن ترسیمی که از مصالح و از اصول و قواعد استنباط در اصول فقه و قواعد فقه می شود او یک مقدار بعداً در روش شما تعیین کننده است.

یک آقایی سؤال می گفت شما می گویی بخواهی استنباط کنی باید اصول فقه و قواعد فقه بدانی، از اصول و قواعد فقه بخواهی خوب استفاده کنی و سریع و پیشرفته باید روش شناسی بدانی، حالا خود روش شناسی از کجا بحث هایش را می گیرد؟

جوابش این است که این سیر طولی نیست، اصلاً آقا یکی از مشکلات ما این تصور خطی کلاً نمی‌دانم از کدام علم آمده است، از فقه آمده یا از کلام آمده یا از فلسفه آمده یا از منطق آمده، نمی‌دانیم، همه چیز کلاً خطی است! یعنی یک سیر علت و معلولی همین‌طور صاف است و اصلاً تصور دیالکتیکی و رفت‌وبرگشتی کم است! این نیست. روش‌شناسی فقه و اصول، اصول و فنون فقه‌پژوهی از یک طرف خودش را با عینیات اصول و قواعد فقه تطبیق می‌کند و با واقعیات مسایل فقه تطبیق می‌دهد و از طرف دیگر هم از کلیات معرفت‌شناسی و فلسفه علم و اینها آبخور است.

خود وجود مکاتب مختلف فقهی (حله، نجف، قم و ری و سامرا) یعنی پس روش وجود داشته است و ما این مکاتب را به‌خاطر تمایز در روش‌ها از هم جدا کردیم. این یعنی روش‌شناسی ممکن است بلکه باید انجام شود، ضمن اینکه نمونه‌های عینی تدوین و تعلیم روش‌شناسی هم داریم، حالا مباحثه‌ای که در خدمت شما هم هستیم، دلیل علی امکان شیء وقوعه دیگر، کردیم شد دیگر، تمام شد. خوب این هم ضرورت‌هاست که ملاحظه می‌کنید که عرض کردیم و نیازی به تکرارش نیست، فقط ملاحظه بفرمایید که یک نکته کوتاهی عرض کنم، ببینید ما در مستحدثات مخصوصاً در مستحدثاتی که شناختش مقداری ظرافت‌هایی دارد مثل همین بحث فقه فرهنگ و هنر یعنی با این نگاه زاویه کمتری و نگاه کمتری در فقه ما به آن پرداختیم.

اینها در معرض یکی از این دو آسیب و افراط و تفریط هستند، یکی اینکه ما به‌خاطر اینکه این مسایل خیلی زیاد است، علوم دیگری هم مدعی شناخت و بررسی این مسایل است ما عملاً از مبانی فقهی، از روش جواهری به فرمایش امام خارج شویم، عملاً کاری که می‌کنیم تحت‌تأثیر یا روش‌های سایر علوم باشد بلکه متأسفانه تحت‌تأثیر جو اجتماعی و پسند زمانه و اینها باشد، این یک خطر است. این خطر جدی است حتی در متدینان، چون آدم وقتی تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد خودش که نمی‌فهمد، خودش که نمی‌گوید من الآن تحت‌تأثیر هستم، دیگران قضاوت می‌کنند، شما نگاه کنید بعضی از نظرات - نمی‌خواهم تعبیر بدی کنم - بعضی از نظراتی که آدم می‌بیند واقعاً از طراز فقاهت فاصله دارد، رنگ و بوی عصری‌گری و راه‌آمدن و مماشات در آن هست. دنیا شاید هم جنس‌بازی را هم آرام‌آرام بپذیرد ما هم باید بگوییم بله؟ فروپاشی نهاد خانواده را هم شاید بپذیرد بگوییم بله؟ این یک خطر است یعنی گریز از روش و خارج‌شدن از استانداردهای علمی فقاهت و بدون اینکه به حجت رسیده باشیم خدای‌نکرده به سراغ رأی و افتاء و نظر برویم. اینها که می‌گویم دیگر خطر نیست، واقع شده است.

یک سر دیگر هم این است که برای حفظ آن سنت فقهی و اعتبار علمی و حفظ استانداردهای علمی به اینها پاسخ ندهیم و با سکوت برگزار کنیم یا با پاسخ‌هایی که راهگشا نیست و روشن نیست. شما نگاه کنید گاهی شما یک سؤالی را در یک حوزه‌ای مثلاً سؤال کنید، ده مدل هم سؤال کنید یک جواب می‌آید، مثلاً آنچه که مناسب با مجلس لهو و لعب باشد حرام است و سایر آنها مشکوک اشکال ندارد، آقا من ده تا سؤال کردم، جواب همین یکی است، خوب گاهی ما بیشتر از این لازم داریم، آقا

شاخص و ضابط می‌خواهد، الآن تناسب مجالس لهو و لعب ضابطش چیست؟ ضابطش عرف عام است؟ ضابطش عرف متدینان است؟ ضابطش هنرمندان هستند؟ ضابطش کارشناسان هستند؟ ضابط حکومتی باید برای آن بدهیم یا نه قائل به تفصیل باشیم، بگوییم آنکه غنا در حد احکام شخصی بخواهد باشد حکمش این است اما وزارت ارشاد را می‌توانیم این‌گونه حکم دهیم، آقای وزیر ارشاد! شما ببین اگر مناسب با مجالس لهو و لعب بود مجوز بده در تیراژ صد هزار مثلاً، اگر هم شک کردی اصالة البرائة بده بازار، می‌توانیم این کار را بکنیم؟ بعد معیار و مقیاس شک و یقین چه کسی است؟ آقای وزیر است؟ رئیس مرکز موسیقی و آهنگ‌های انقلابی صداوسیماست؟ مرجع کیست؟ این یقین کند بعد برای بقیه حجت باشد یعنی چه؟ خوب ببینید این دیگر سادگی نیست، اینکه ما در بعضی از موارد سکوت نمی‌کنیم اما پاسخ‌مان هم با سکوت خیلی فرقی ندارد. خوب بانکداری همین‌طور، چیزهای دیگر همین‌طور.

ما اگر بخواهیم در این میانه هم روش‌های فقهاتی را حفظ کنیم، استاندارد علمی خود را حفظ کنیم و متأسفانه در آن وادی خروج از معیارها نیفتیم و هم پاسخ دقیق دهیم نیازمند این هستیم که روش‌های فقهت خودمان را تنقیح کنیم که بدانیم با چه چارچوبی باید حرکت کنیم ولی وقتی مبهم است از روش خارج شدیم.

پس اجتهاد منطق علمی دارد و باید وفادار به مکتب اجتهادی امامیه بماند، بدون روش نمی‌توانیم بکارش بگیریم. بعد کم‌کم دقت‌ها و ظرافت‌ها در ابعاد عملی هم اثر می‌گذارد چون رأی وقتی غیردقیق باشد قابل عمل نیست و مثل چکی است که نه محل دارد و نه امضا.

بعد هم روش‌های اجتهادی با فنون عملی قاطی نشود! می‌گویند آقا ایشان خیلی وارد است، چکاری بلد است؟ ایشان فیش‌هایش ۸×۶ است مثلاً، این روش اجتهادی می‌شود؟ در یک جمعی آقایان علمای مشهد بودند، مرحوم آیت‌الله فلسفی گله کردند گفتند یکی از مشکلات حوزه دروس جنبی است، طلبه از اصل می‌ماند، این ماده دو واحدی، این یک درس، آن یک درس، وقتی برای اصل کار طلبه نمی‌ماند، بعد من تصورم این بود که شاید ایشان نسبت به همه دروس می‌گویند. مثالی از بعضی‌ها زدم که بالاخره روش تحقیق، آقای فلسفی فرمودند - البته این نکته ایشان درست است - گفتند این تحقیقی که می‌گویی یعنی چی؟ تحقیق یعنی کار اجتهادی، کارهایی که اینها می‌کنند به تعبیر بنده چسب‌وقیچی است! ایشان تعبیر کردند گفتند اینها کارشان این است که مجموعه‌ات را می‌آیند متفرق می‌کنند و متفرقات را جمع می‌کنند، آیا این اسمش تحقیق است؟ مثلاً یک مطلبی در ده تا کتاب است من همه را در یک کتاب جمع می‌کنم یا مطلبی را یک کتاب گفته من تقسیمش می‌کنم تشکیکش می‌کنم، اینها که تحقیق نیست، چرا؟ چون ما روش اجتهادی را با فنون عملی قاطی کردیم، فکر می‌کنیم حاشیه دو و نیم سانت یعنی روش تولید علم و معرفت، اینکه حالا ویرگول باشد یا ویرگول نقطه باشد، بله برای عرضه تحقیق، برای تسهیل مکتوب‌کردن تحقیق خوب است ولی بیشتر از این واقعاً سهم ندارد. آیا اینهایی که خیلی در روش تحقیق وارد هستند و درس هم می‌گویند و مثل ما مباحثه‌اش

هم می‌کنند، تفقه اینها محکم‌تر است یا همان آقای فقیه آقاشیخ جواد که اگر بگویید یک صفحه بنویس هیچ‌کدام از این عوامل نگارشی و فلان را ممکن است نتواند رعایت کند؛ اما می‌بینید که عملاً روش فقهاتی دست اوست. روش اجتهاد و فقه‌پژوهی به معنای ویرگول نقطه و صفحه و سانت و جدول منابع اول باشد و اینها نیست

راه‌های تحصیل فنون فقه‌پژوهی

ما چند راه داریم که روش اجتهادی و فنون فقه‌پژوهی را یاد بگیریم.

راه اکتشافی

راه اکتشافی یعنی برویم در کتب فقهای شیعه و مثلاً کتب اصولیان بگردیم که آنها چکار می‌کردند. خوب اینکه برای همه میسر نیست، ممکن است آن کسی که می‌خواهد روش‌شناسی اجتهاد را تدوین کند او باید زورهایش را بزند که ما هم به این زحمت‌ها گرفتار شدیم و بعد دشوار هم هست یعنی این‌گونه نیست که بگوییم خوب یک کاری فرض کنید یک‌ماهه است بگوییم حالا همین یک ماه را وقت بگذارم ده سال اصول می‌خوانیم یک ماه هم رویش باشد، واقعاً این‌گونه نیست، باید اولاً تفتن داشته باشد به تفاوت‌هایی که در خود فقهای امامیه است، آقا این فقیه مال این دوره است و ویژگی‌هایش این است و اگر این روش را دیدی نمی‌توانی به کل فقها نسبت دهی. گاهی من در پایان‌نامه‌ها دیدم که می‌گویند ما از پنجاه منبع استفاده می‌کنیم نگاه می‌کنم پنجاه منبع همه‌اش مال دوره علامه حلی تا وحید است، در همین فاصله، این نفهمیده که این دوره دو تا مکتب فقهی بیشتر نیست، قبلش دو سه تا مکتب فقهی دیگر داریم، بعد ارزش‌های روایی و استنادی فقه ما مال قبل از علامه است نه مال بعد از علامه، بعد از او ما کلی در مکتب حله اگر حرفی داشتیم در جبل عامل هم حرف داریم در مکتب شام حرف داریم، در مکتب قم، مکتب نجف دوره اول، مکتب نجف دوره دوم، از هرکدام تو باید بیاوری تا مجموعه‌ات کامل باشد.

بسیاری از گزارش‌های تاریخی ناقصی که دانشگاهیان و کسانی که مشغول گزارشگری از فقه هستند همین‌ها فقه امامیه را متأسفانه دگرگون و نامتوازن دارند گزارش می‌کنند چون این دقایق و این ظرائف دستشان نیست. از آن طرف ما هم بخواهیم اینها را بدانیم باید تاریخ تحول فقه امامیه و حتی مذاهب دیگر را باید بدانیم، آیا علامه حلی واقعاً متأثر از اهل سنت بود، اخباری‌ها راست می‌گویند یا دروغ می‌گویند، یا یک کمی راست می‌گویند و کمی دروغ می‌گویند یعنی اشتباه می‌کنند

راه تجربی

خوب یک راه هم تجربی است. تجربی آن مسیری است که ما از خلال خواندن متون قوی فقهی اصولی، اصول فقه مظفر، رسائل، حلقات، کفایه، مکاسب، درس خارج مهم‌تر از همه، تجربی یاد می‌گیریم. این هم یک مسیر است. این مسیر البته مسیر لازمی است اما طولانی است و نمی‌شود به این بسنده کرد. آقا مثلاً گفتند من دو دوره اصول رفتم، خوب دو دوره اصول رفته تا بخواهد فوت‌وفن،

خوب این خیلی طولانی است، ۲۵ سال خارج فقه رفته است، یعنی واقعاً باید ۲۵ سال برود تا کم کم یاد بگیرد. البته این را هم عرض کنم بله بعضی از ریزه کاری‌ها را هم باید دید یعنی از روش تجربی ما هیچ وقت بی نیاز نمی شویم اما نمی شود تمام اتکاء را به او کرد و بگویم خوب دیگر، چون طولانی است و خیلی از چیزها را هم ممکن است نبینیم، آقا! استاد شما شاگرد آقای فلانی است، روشی را که خواهید آموخت فقط همان است بقیه را می خواهی چکار کنی، بعد یک ضوابطی داشته باشد تا استاد خودت را هم بتوانی سؤال کنی، نقد کنی، اصلاً گاهی پرسش ندارد، به یک آقای گفتیم ایشان رابطه حق و حکم را چه می گویند، گفت اصلاً من تا به حال فکر نکرده بودم، خوب وقتی یک مفهومی به نام حق با حکم را هیچ گاه فکر نکرده است از استادش هم نمی پرسد. ایشان مثلاً اگر یک روایتی مثلاً فرض کنید در بحث‌هایی که ایشان می کند اگر با بحث‌های فیزیک و علوم تجربی خلاف در آمد الآن کدام یک مقدم است؟ خوب این باید یکجا خوانده باشد که این هم یکی از مسایلی است که در روش باید بحث شود و بعد از آن آقا سؤال کند. یک توصیه هم بکنم یادگاری از ما داشته باشید برای کار روش تجربی، چگونه روش تجربی را خوب انجام دهیم؟ اول شرکت در دروس قوی، فقه و اصول، کتاب‌های قوی، متون قوی، درس‌های خارج قوی، این خودبه خود یک چیزهایی را القا می کند.

سطح بالاتر تجربه این است که بنویسید و به استاد عرضه کنید. این خیلی مفید است. یک وقتی یکی از اساتید می فرمودند که مرحوم آقا سید ابراهیم علم‌الهدی به درس ایشان می رفتم، ایشان هم خیلی سختگیر بود، بعد یک وقت دفترم را به ایشان دادم، خوب ایشان در حاشیه اش دید که من چیزی نوشتم و یک آن قلمی هم کرده بودم. ایشان چون خیلی من را دوست داشت، فقط نوشته بود تو به حرف من خیلی ظلم کردی که حرف مرا نفهمیدی، در حق من جفا کردی، گفتند این مؤدبانه ترین ردی که شاگردان شنیدند همین‌ها بود که ایشان برای من نوشت. مرحوم امام وقتی که جزوه می آوردند گفته بودند که چرا چیزی از خودت ننوشتی، لااقل یک متلکی چیزی می گفتم، حالا تعبیر خود امام تندتر بود. یک چیزی بنویسید و به استاد بدهید؛ این درجه دو.

شرکت در جلسات تحشیه و شورای استفتائات

مرحله سوم که بالاتر است که ان شاء الله توفیق حاصل شود در جلسات تحشیه عروه آن آقایان یا نوشتن رساله شان شرکت کنید، آنجا کمی بحث جدی تر است. من گاهی عرض می کنم که بحث فقهی تا به فتوا نخواهد برسد می تواند بازی علمی باشد ولی طرف وقتی که می خواهد فتوا دهد دیگر نمی تواند این در آن در رود. یکی از بزرگان را نقد کردند حالا اسم نمی برم، گفتند فردا آمدند پس فردا آمدند، گفتند آقا تا پیروز که چیز دیگری می گفتید، گفتند أنا فی کلّ یوم رجل، هر روز یک رأی تازه ای دارم. ولی فرد که می خواهد فتوا دهد دیگر این گونه نیست. جلساتی هست، در قم بعضی از آقایان همین الآن مشغول هستند، مثلاً درسی دارند دو شب در هفته می آیند منهاج را مثلاً مرور می کنند بعد می گویند مبانی آقایان این است، مبناى امام این است، مبناى آقای خوئی این است، مبناى ما این

است و دلیلمان هم این است، خیلی برکت دارد چون سرعت هم دارد و می بیند که عملاً چگونه به فتوا می‌رسند و به رأی می‌رسند.

یک درجه بالاتر هم شورای استفتائات است و آن دیگر چون مستحدثات هم هست و فنی هم هست و کسانی هم که شرکت می‌کنند همه خودشان یا مجتهد مطلق هستند یا دست‌کم مجتهد متجزی، بسیار قابل‌استفاده است. حالا بعضی از نمونه‌های سطح بالا خوب ما را راه نمی‌دهند مثل جلسات پنجشنبه عصر آقا که خودشان از آقای مؤمن و آقا سید محمود هاشمی و اینها هستند، اینها که بین اعلام است ولی سطوح پایین‌تری بعضی از آقایان مراجع دارند، یا نه لزوماً مرجع نیستند مثلاً مسئولیتی در دستگاه قضا دارند و آنها هم نیازمند به این است که شورای عالی قضایی باید عن اجتهاد نظر دهد، یک حلقه‌ای برای خودشان دارند که آنجا آن را مطرح می‌کنند، افراد کار می‌کنند، مرحوم آقای معرفت مثلاً دو شب در هفته جلسه‌ای داشتند، شورای استفتا نبود ولی ایشان به آن سبک برگزار می‌کرد یعنی جلسه دوم ایشان بحث را ارائه می‌داد، می‌رفت تا هفته بعد، یک هفته کار می‌کردند جلسه اول هفته افراد می‌آمدند با هم کشتی می‌گرفتند، مرحوم آقای صفایی همین کار را می‌کرد مثلاً یک حلقه اصولی داشت، شاگردان آقای روحانی و غیره می‌آمدند. باز یک حلقه فقهی داشت شاگردان آقا شیخ جواد بودند، کار می‌کردند ایشان تصحیح می‌کرد، شبیه شورای استفتا بود. این هم بسیار خوب و مؤثر است.

گام‌ها و ارکان روش اجتهادی

حالا ارکان روش اجتهادی شیعه را عرض می‌کنم.

گام ۱: انتخاب مسئله است. ما کلاً پنج گام برای کل آن تصویر کردیم. انتخاب مسئله یعنی مسئله را شناسایی کند آن عرصه‌اش را، تبارش را، گونه‌اش را و اهمیتش را، همه اینها را ما گفتیم انتخاب مسئله، با یک واژه. حالا این را ان‌شاءالله توضیح خواهیم داد.

گام ۲: ابداع ذهنی. مسئله که دیگر قطعی شد، دقیق شد، به ما مربوط است، مهم است، ما می‌توانیم حلش کنیم این است که به قول علوم دیگر فرضیه‌سازی کنیم. ما می‌گوییم استقراء و ابداع پاسخ‌های ممکن، ببینید نمی‌گوییم موجود فقط، ممکن، موجودها را جمع کنید خودتان هم ابداع ذهنی داشته باشید، در این مرحله باید با جسارت تمام آدم وارد شود، هیچ خودش را سانسور نکند.

گام ۳: به ادله مراجعه کنید! دقت کنید نگفتم فرضیه‌ها را به سراغ ادله ببریم، نه فرضیه‌های ممکن را دیدید ذهن شما حالا پر از پرسش شد، با این ذهنی که آکنده از پرسش است به سراغ ادله بروید، ببینید حالا ادله چه می‌گویند، کتاب، سنت، عقل اینها را توضیح خواهیم داد چطور مراجعه کنیم، چطور بدست آوریم.

گام ۴: حالا مرحله اتصال بین این دو است. ما با این ذهن پرسشگر به سراغ ادله رفتیم، ببینیم حالا فرضیه‌ها را به این ادله عرضه کنیم، ببینیم کدام فرضیه سازگار است، ممکن است گاهی ما با مراجعه به منابع فرضیه‌هایمان حتی جابجا شود و تعدیل شود، یک فرضیه تقویت می‌شود یکی تضعیف می‌شود و

ممکن است موفق شویم یکی از آنها را تبدیل به نظریه کنیم ببینیم این کاملاً با مقتضای اصول ادله است.

گام ۵: در آخرین گام هم ما پاسخ درست را تنظیم می‌کنیم، یعنی استدلال‌اتش را منقح می‌کنیم، مؤیداتش را می‌آوریم و معارض‌ها و شبهاتش را هم پاسخ می‌دهیم. اینها آن پنج گام اصلی یا پنج اصل اساسی است که در داخل هر یک هم باز یک اصول دیگری هست و فنونی که ان‌شاءالله به مقداری که برسیم در جلسه بعدی راجع به آن فنون و اصول هم سخن خواهیم گفت.

فنون فقه پژوهی / ۲

حجت‌الاسلام والمسلمین مجتبی الهی خراسانی

در جلسه گذشته درباره مفهوم روش‌شناسی و اهمیت آن و مثال‌هایی و تطبیقاتی سخن گفتیم، مراحل کلی فقه پژوهی یا اجتهاد در امامیه را هم برشمردیم و حالا می‌خواهیم به تفصیل راجع به این مراحل ان‌شاءالله صحبت کنیم.

عرض کردیم که ما با دانستن اصول فقه و قواعد فقه هم بی‌نیاز از روش‌شناسی و یادگیری اصول و فنون اجتهاد و فقه پژوهی نیستیم و عرض شد که ارکان روش اجتهادی شیعه در طول تاریخ که تمام این تکنیک‌ها و اصول و فنون مبتنی بر اوست، ایمان، عقلانیت و تفاهم است، یعنی اینکه استناد به دین به‌عنوان منطق دائمی فقه پژوهی مورد توجه قرار می‌گیرد که بعد ایمانی فقه پژوهی را تشکیل می‌دهد؛ عقلانیت، روشمندی، ضابطه‌مندی، قاعده‌مندی و تعمیم‌پذیری فرایند اجتهاد را تضمین می‌کند؛ تفاهم، فضای گفتگو و تضارب آراء و فحش کامل، جستجوی همه نظریات و مراجعه به همه مبانی را شامل می‌شود، این سه را می‌شود گفت ویژگی‌ها یا ارکان روش اجتهادی شیعه است،

اما درباره گام‌ها پنج گام اصلی ترسیم شد و هر گام را ان‌شاءالله توضیح خواهیم داد. گام یک، انتخاب مسئله فقهی است. در انتخاب مسئله فقهی ما چند زیرشاخه را مطرح می‌کنیم، یکی اینکه عرصه آن مسئله را روشن بکنیم، مطمئن شویم تبار این مسئله واقعاً یک تبار فقهی است، یک نوع مسئله فقهی است، احیاناً ما اشتباهاً یک مسئله کلامی را یا یک مسئله اصولی را یا یک مسئله اجتماعی را به آن نمی‌پردازیم چون قبلاً عرض کردیم اگر جنس مسئله فقهی باشد از این اصول و فنون می‌شود استفاده کرد اما اگر کلامی باشد ممکن است راه‌حل دیگری داشته باشد، ممکن است بخشی از این اصول مثلاً در یک مسئله فلسفی دیگر قابل پیاده‌سازی نباشد.

بعد گونه‌شناسی می‌کنیم و بعد هم مطمئن می‌شویم که این مسئله از اهمیت لازم برخوردار است. یعنی اینها کارهایی است که ما باید برای انتخاب مسئله انجام دهیم، شناسایی آن عرصه مسئله، کسب اطمینان از تبار فقهی مسئله، شناخت دقیق گونه مسئله به قول آقایان اصولی حیث بحث را تشخیص دهیم و هم چنین کسب اطمینان از اینکه این مسئله‌ای که می‌خواهیم در فقه به آن پردازیم به اندازه کافی مهم هست که صرف وقت کنیم و امکانات تحقیقی و پژوهشی‌مان را برای حل آن بکار ببندیم.

خوب تعیین عرصه تحقیق را مطرح می‌کنیم. جلسه گذشته هم اشاراتی شد که تصور رایج خیلی از فقه‌پژوهی تعیین یجوز و لایجوز است، دانستن اینکه عرصه‌های فقه‌پژوهی و لایه‌های آن متنوع‌تر از تعیین مستقیم حکم شرعی است، خیلی به ما کمک می‌کند که وقتی یک مشکلی را، وقتی یک پدیده‌ای را می‌خواهیم تبدیل به یک مسئله فقهی بکنیم بدانیم که آن پدیده، آن مشکل، آن عارضه در چندسطح قابل بررسی است، یکی اینکه مبانی و اصول و قواعد استنباط را بخواهیم جستجو کنیم و درباره آن پژوهش بکنیم، حالا یا قواعد کلی استنباط در همه ابواب است که معمولاً از جنس تحقیقات اصولی است، مثلاً بحث کنیم آیا به عرف می‌شود استناد کرد در تعیین احکام شرعی یا در امثال احکام شرعی یا نه وجه استناد به عرف، مصلحت و عنصر مصلحت آیا در استنباط احکام دائمی مؤثر است یا در احکام حکومتی، اینها قواعد استنباط است، این هم گونه‌ای تحقیق فقهی است.

گاهی هم قواعدی مختص به یک باب یا ابواب معین است که در کل فقه مطرح نیست، مثل قاعده نفی سبیل، یا قاعده‌ای که مرحوم شهید مطهری رضوان‌الله علیه مطرح کردند به نام قاعده عدالت. آیا ما چیزی به نام قاعده عدالت می‌توانیم داشته باشیم؟ می‌توانیم بگوییم که مثلاً در احکام معاملات قاعده عدل و انصاف که در بعضی از متون فقهی هست این را گسترش دهیم و تبدیل به قاعده وسیع‌تری به نام عدالت بکنیم و بگوییم مثلاً در حکم قضایی و همچنین در تعیین حقوق متعاقدین باید این قاعده مراعات شود، یا نه. قاعده عدل و انصاف یا قاعده عدالت در مقام انشاء حکم است مثل لا ضرر.

همچنین قاعده نفی سبیل در روابط خارجی چگونه است؟ آیا قابل به‌کارگیری هست یا نه؟ آیا می‌شود به‌عنوان یک پشتوانه یا به‌عنوان یک قاعده حاکم بر دیپلماسی سیاسی این را مورد توجه قرار داد که مثلاً باید ارتباط به‌گونه‌ای باشد که سبیل کفار بر مسلمین باز نباشد، یا آنها سلطه پیدا نکنند؟ آیا مقید به شرایط غیرضروری است، آیا ضرورت رافع قاعده است، یا نه.

پس این یک عرصه از تحقیق است. عرصه دوم اینکه خود آن احکام و برنامه‌های عملی متون اسلامی را استنباط کنیم. در روایات ما دیدیم یک چیزی به نام مثلاً غنا حرام است، این غنا یعنی چه حرام است؟ حکمش را کار بکنید! چه چیز را حرام کردند؟ دامنه آن چیست؟ مقید به چه شروطی است؟

حالا لایه‌های اینها مختلف است، آیا غنا صوت مرجع مطرب است یا مطلق لحن القول و ترجیع است یا معیارش اطراب فعلی است، طرب فعلی است، یا هیچ‌کدام مطابق فتوای معاصران تناسب با مجالس لهو و لعب است، کدام یکی است؟ آیا دو گونه لهو داریم؟ لهو حرام داریم و لهو حلال؟ یا لهو مطلقاً حرام است و آنچه که در روایات به‌عنوان سرگرمی معرفی شده است سبق و رمایه و اینها از قبیل لهو نیست چون منفعت مقصوده برایش متصور است. و اگر لهو مطلقاً حرام است شاخص لهو چیست؟ عدم ترتب منفعت مقصوده است؟ یعنی یک منفعت عقلایی برای آن بار نشود، صرفاً سرگرمی باشد و بنابراین بگوییم سبق و رمایه و تیراندازی و این‌گونه چیزها چون منفعت مقصوده دارد، تا بعد با این ضابط می‌شود سایر آن تفریحات را هم بگوییم مجاز است، مثلاً پینت‌بال باینکه یک تفریح است

بگوییم چون شبیه مثلاً یک کار جنگی و تیراندازی در روزگار ماست پس بگوییم مجاز است و ملحق به سبق می‌شود. یا رالی اتومبیل‌رانی را هم بگوییم این هم ملحق به رمایه می‌شود از باب اینکه یک منفعت مقصوده برای آن متصور است. پس یکی احکام کلی و یکی موضوعات است که سبق به چه چیزی تحقق پیدا می‌کند، رمایه به چه چیزی تحقق پیدا می‌کند.

گاهی هم موضوعات مستنبطه است، منصوصه نیست، خود موضوع احتیاج به استنباط دارد. مثلاً عنوان مسافری که به اصطلاح موضوع قصر صلاة است، عنوان مسافر ضابطش چیست، این احتیاج به استنباط دارد واقعاً، این منصوص نیست که شما با تحقیق لغوی، تاریخی و استقرائی کار را تمام بکنید. گاهی حتی ممکن است موضوع مستحدث باشد، آیا آنچه که بانک به عنوان دیرکرد می‌گیرد داخل در عنوان ربا است؟ داخل در ارش خسارت مالی ناشی از تأخیر در تأدیه دین است؟ آیا به عنوان عقد خارج لازم می‌شود این را در نظر گرفت که به عنوان یک مصالحه در صورت تأخیر که ما مصالحه می‌کنیم در صورتی که تأخیر باشد شما این مقدار به من صلح کنی؟ آیا از این باب است یا نه راه فراری ندارد؟

خوب تشخیص اینکه تحت کدام موضوع می‌گنجد این کار استنباطی لازم دارد. آیا الآن با توجه به شرایطی که خانم‌ها دارند می‌شود گفت محدود شدن در رفت‌وآمد در بیرون از خانه جز به اذن شوهر مصداق عسر و حرج است یا نه؟ اگر کسی ادعا کند که اصلاً من یک زن هستم و در ایران هم زندگی می‌کنم نه مثلاً در عربستان. برای من اینکه هر جا می‌خواهم بروم اجازه بگیرم این عسر و حرج دارد به لحاظ فشار روانی و عصبی و نوع تربیتی که ما ایرانی‌ها در دوره‌های اخیر داشتیم الآن عسر و حرج است، می‌توانیم بگوییم عسر و حرج شخصی است و بنابراین رافع آن اذن است؟ یا نه در عناوین ثانویه می‌شود این بحث را مطرح کرد. پس لایه دوم، بحث احکام است.

لایه سوم اینکه در موقعیت‌ها و روابط جدید وظیفه را تعیین بکند. اینکه عرض می‌کنم موقعیت‌ها و روابط جدید، گاهی به آسانی تشخیص یک موضوع نیست. مثلاً اینکه شما با پول باید چکار بکنید، احکام پول چیست، این دیگر فقط زیرمجموعه عنوان منصوص بردن نیست، آیا پول اصلاً حواله است، آیا پول به معنای گواهی دین است، آیا پول امروزه خودش مالیت مستقل دارد؟ و بنابراین وقتی شما پولی ردوبدل می‌کنید مبادله دارید می‌کنید، مبادله مال بمال است، وقتی چنج می‌کنید حواله‌ها را تهاتر نمی‌کنید؛ بلکه مبادله مال به مال است، آیا از قبیل معدود است، اگر مالیت دارد جزء معدودات است یعنی با شمارش باید مثل بعضی از چیزهایی که مثلاً نهال درخت جزء معدود است، به تعداد مالیت آن تکثیر می‌شود، این گونه است؟

در زندگی امروز با توجه به اینکه به قول مرحوم شهید صدر، سیستم‌ها و ابزارهای بهره‌برداری اقتصادی به گونه‌ای تنظیم شده است که امکان بهره‌برداری از انبوه هست، الآن بازم می‌شود گفت حیات سبب تملک است، خوب قبلاً حیات می‌کرد مثلاً چکار می‌کرد، حالا زورش می‌رسید یک بیایانی را مثلاً می‌رفت شش فرسخ در شش فرسخ سنگ‌چین می‌کرد و بعد شروع می‌کرد به کاشتن و

آباد می‌کرد، دیگر بیشتر از این می‌توانست آباد کند؟ ولی الآن چطور، الآن به یک شرکت نقشه‌برداری تقسیم اراضی بدهد در یک هفته می‌تواند یک شهرستان را برود حیات کند، تمام کویر لوت را در یک هفته برود حیات کند، خوب بعد تملک می‌شود؟ آیا الآن هم حیات سبب ملک است، یا نه با مالکیت انفال تنافی دارد.

آیا آفرینش‌گری که در هنر مدرن اتفاق می‌افتد که هم نوعی آفرینش‌نگری در سطوح بسیار بالا که گاهی جزء آرمان‌های بشر بوده است، شما امروز می‌توانید مثلاً یک رباتی بسازید از هر جهت شبیه به انسان، شبیه انسان معین حتی که تمام رفتار او را محاکات بکند، آیا ما مجاز به آفرینش‌گری مصنوعی تا این حد هستیم؟ آیا مجاز هستیم به آفرینش‌گری شبیه آنچه که یعنی لااقل تصور دارد و البته هنوز واقع نشده است که با سلول‌های بنیادی انجام می‌دهند، آیا ما اصلاً به سمت این پروژه برویم که با سلول‌های بنیادی مشابه‌سازی انسانی بکنیم یا نه؟ می‌دانید مسیحی‌ها جزو مخالفان سرسخت مشابه‌سازی موجودات زنده حیوانی هستند، انسان و حتی حیوان، حالا انسان که دیگر خط قرمز است و در مورد حیوان هم بحث دارند. آیا ما این را می‌توانیم به رسمیت بشناسیم. این هم لایه سوم.

لایه چهارم این است که به دنبال یک پیکره کلی، یعنی نظامات عملی اسلام برویم. چرا می‌گوییم نظامات؟ ببینید یک نظام شامل اصول هست، مبانی هست، شیوه‌ها و رویه‌ها و سیاست‌ها هست، نهادها هست و احکام و مقررات، همه اینها با هم است. در واقع ما سعی می‌کنیم به یک سیستمی از مجموعه مبانی و احکام همه اینها دست پیدا کنیم. این به یک معنا استنباط احکام نیست، فقه الاحکام نیست؛ بلکه فقه یک نظام است. و پنجم ممکن است که ما به احکام کار نداشته باشیم بلکه ما تحلیلی تبیینی می‌خواهیم بکنیم که مثلاً حکم ربا که روشن است اما می‌خواهیم آن را برای جامعه تبیین کنیم، فلسفه آن چیست، کارکردهایش چیست، از عقلانیت آنها دفاع کنیم، از کارکرد مثبت آنها دفاع کنیم که تحریم ربا چنین فوایدی دارد، چنین آثاری دارد، ولایت فقیه چنین برکاتی دارد، و در مقابل هجوم‌های سیاسی کارکردش چیست، در مقابل توطئه‌های داخلی کارکردش چیست، برای حفظ وحدت ملی و قومی کارکردش چیست و غیره.

ما اگر رشته‌مان فقه است و فقه‌پژوهی، پیش‌فرض ما این است که دانش و نگرش و مهارت و توانایی حل مسئله فقهی را دارم، من فیلسوف نیستم، من مفسر نیستم، من فقیه هستم، کار من فقه‌پژوهی است، در این حوزه از مسایل می‌توانم مسئله‌ای را حل کنم، بنابراین اگر مسئله فلسفی شد تخصص من نیست، گاهی انسان دانش لازم را برای حل یک مسئله‌ای ندارد، بالاخره کسی که می‌خواهد در فقه اقتصادی کار بکند باید ۱۷-۱۸ قاعده فقه اقتصادی را بلد باشد، باید بداند بازار یعنی چه، حوزه ثروت بداند یعنی چه، کار، تقاضا، عرضه، مفاهیم اقتصادی را باید بداند، نهادهای اقتصادی جدید را باید بلد باشد، نگاه اقتصادی و شم اقتصادی داشته باشد.

من ممکن است در فلسفه وارد باشم و در فقه نه. یا در کلام متخصص و مهارت خوبی داشته باشم و در مدافعات عقلانی در مقابل وهابیت بایستم؛ اما ممکن است نتوانم یک مسئله‌ای را مثلاً در

فقه حکومتی است لزوماً حل بکنم! باید ببینیم اصلاً وقتش را من دارم، الآن منابعش آیا در اختیار من هست؟ مثلاً این تحقیق اگر فقهی باشد چون جنبه استنادی دارد من می‌توانم حل بکنم؟ یا اگر تحقیق اجتماعی باشد اصلاً من نه پژوهشگر علوم اجتماعی در اختیارم است و نه کار پرسشنامه‌ای بلدم، اصلاً توانایی آن را ندارم که انجام دهم

بنابراین تبارشناسی مسئله به همین جهت این قدر مهم است. یعنی ما مشخص می‌کنیم که این مسئله مربوط به کدام رشته علمی است و وقتی که معلوم شد از کدام رشته علمی است باید با روش‌های همان علم، با قواعد و ضوابط همان علم، با اصول و فنون حل مسئله در همان علم بررسی شود.

و عرض شد، این گونه نیست که عین اصول و فنون و فقه پژوهی عیناً در کلام قابل کاربرد باشد و برعکس، بنده خیال کنم چون محدث خوبی هستم پس حتماً می‌توانم مسئله فقهی را هم خوب حل بکنم! چون فقه با حدیث هم سروکار دارد، چون من مثلاً در فلسفه خوب کار کردم، اسفار را هم کامل خواندم فکر کنم که بله، چون مسایل فقهی اصولی جنبه عقلانی هم دارد پس حتماً من خوب می‌توانم!

سؤال: ملاک و معیار تشخیص مسئله که مربوط به کدام علم است چه چیزی است؟

استاد: باید قلمرو علوم را بلد باشیم که قلمرو فقه تا کجاست. این را در گونه‌های مسئله کمی بیشتر باز می‌کنم. البته در عرصه‌های تحقیق مقداری روشن شد، یعنی این عرصه‌هایی که عرض کردیم عرصه‌های فقه پژوهی است. پس اگر از آن چند عرصه کاملاً بیرون بود آن دیگر فقه پژوهی نیست. یعنی اگر نه مربوط به احکام عملی بود، نه مربوط به قواعد استنباط بود، نه مربوط به نظامات عملی بود، این مربوط به فقه نیست. مثلاً مال یک نظام فکری بود. مثلاً معرفت‌شناسی در اسلام، خوب اینکه مربوط به نظامات عملی نیست و معلوم است این فقهی نیست. این اگر به لایه احکام بر نمی‌گشت بلکه به لایه ارزش‌های اسلامی بر می‌گشت خوب تحقیق در مورد ارزش‌ها یک تحقیق فقهی نیست، یک تحقیق مربوط به مجموعه علوم اخلاقی تربیتی است یا علوم کلامی فلسفی است.

گاهی می‌خواهید موضوع حکم شرعی را تعریف یا توصیف کنید که مثال‌هایش را زدیم. گاهی شرایط و موانع خاص امتثال تکلیف را بگویید. مثلاً بگویید این تکلیف تا اینجا است، مگر در چنین شرایطی که تکلیف مزاحم دارد. فرض بفرمایید که بگویید حیات سبب ملک است یا شما مجاز به تصرف در اموال، بر آنها که مال و ملکیت خاص ندارد و مالک خاص ندارد، هستید؛ مگر در محدوده‌ای که مالیت عمده محسوب شود؛ یا بگویید امر به معروف و نهی از منکر در همه مراتبش وظیفه است، مگر مرتبه‌ای که باعث اضرار به دیگری باشد او از شئون دولت است. از اینجا دیگر تکلیف شخصی منتفی است. مثلاً ضرب، مثلاً حبس، یا جرح. دیگر اثبات و نفی حجیت یک مصدر در استنباط، دقت می‌کنید! اینها هر کدامش مال یکی از عرصه‌ها است. مثلاً آن احکام بیشتر در همان لایه احکام مطرح است، این یکی اثبات یا نفی حجیت یک مصدر در قواعد کلی استنباط بیشتر مطرح است که مثلاً ما می‌توانیم قیاس مستنبط‌العله داشته باشیم یا نه آیا تنقیح مناط جایز است یا جایز نیست، حالا

یا مصدر مستقل مثل اینکه اصلاً آیا قیاس در عرض کتاب و سنت یک مصدر هست یا نه یا مصدر کاشف، کسی بگوید حالا قیاس منبع مستقل کنار کتاب و سنت نیست اما نمی‌تواند بالملازمه به عنوان کاشف از سنت باشد. یا مصدر مکمل، آیا قیاس نمی‌تواند به عنوان مؤید بکار برود یا رافع ضعف سند باشد، کمالینکه در مورد شهرت قدمایی گفته می‌شود که شهرت قدمایی جابر ضعف سند است یعنی اگر یک حدیثی تا زمان شیخ طوسی مشهور باشد و علما و فقهای امامیه به او فتوا داده باشند اگرچه سند آن روایت قوی نباشد معتبر نباشد ولی آن روایت حجت است.

شما اگر گفتید که مرجع تعیین منابع استنباط صرفاً خود کتاب و سنت است حتی عقل را هم او باید امضاء کند، اگر این را گفتید در مسایل اصولی خیلی مسئله پیش می‌آید، کلاً حکم به العقل حکم به الشرع، بگویید حکم به العقل شامل مناطات احکام هم می‌شود. خوب این خیلی مسایل اصولی را متفاوت می‌کند. پس اینکه یک مسئله اصولی مهم است یا نه اینکه چقدر ثمره عملی دارد یا چقدر ثمره اصولی دارد، این مهم است. ثمره عملی یعنی ثمره فقهی، ثمره علمی یعنی در خود اصول مؤثر است. گاهی بعضی مسایل اصولی مثلاً وجوب تخییری چیست مستقیماً که بکار نمی‌رود؛ اما وجوب تخییری چیست بعداً در وجوب مشروط اثر می‌گذارد یا در شرایط تنجز و فعلیت حکم اثر می‌گذارد و در همه بحث‌ها اثر می‌گذارد.

فنون فقه پژوهی

۱. ببینید پژوهش‌هایی که ذیل همین مسئله انجام شده است، ثمره نزاعش چیست؟ ببینید فقهایی که راجع به آن بحث کردند خودشان راجع به اهمیت آنچه گفتند، چه می‌گویند. چون معمولاً فقها و پژوهشگرانی که شم و ذوق فقهی دارند، مباحثی را به عنوان ثمره نزاع مطرح می‌کنند. ببینید این ثمره تا چه حد زیاد و فراوان است. این یک راه و فن.

۲. خودتان در شبکه مفهومی، آن مسئله را در بیاورید و حدس بزنید و به مسایل فقهی یا اصولی احتمالاً مرتبط مراجعه کنید. مثلاً وقتی یک مسئله‌ای را می‌بینید، در مسایل فقهی، فرض کنید قاعده عدل و انصاف، می‌روید در نرم‌افزار یک نگاهی می‌کنید، للعدالة، للعدل، للعمل بالعدل مثلاً، با اینها سرچ کنید ببینید چیزی بدست می‌آورد که یک مسایلی با این کلیدواژه‌ها مرتبط باشد.

۳. در احکام نه فقط در مسایل، در احکام شرعی احتمالاً مرتبط جستجو کنید. این دیگر شبکه مفاهیم نیست. در شبکه احکام و گزاره‌ها باید جستجو بکنید. مثلاً شما یک چیزی را راجع به بانک مطرح می‌کنید خوب، می‌گویید بانک یک سری معاملاتی انجام می‌شود، اینها از یک سر به قواعد کلی مثلاً مالی می‌خورد، مثلاً قاعده سلطه (الناس مسلطون علی اموالهم). خوب، واژه سلطه در کلمه «ریا» وجود ندارد. در بانک اصلاً کلمه سلطه نیست و ربطی به شبکه مفهومی ندارد، لذا باید گزاره‌ها را حدس بزنید و آن احکام مرتبط را بیابید. تجربیات شما در این کار خیلی نقش ایفا می‌کند. اینکه آدم تجربه این جستجوها را داشته باشد، کم‌کم یاد می‌گیرد. حتی تکنیک‌های خیلی کوچک، اینکه یک لفظ

را با الف لام، بدون الف لام، با جمع یا با مفرد، جستجو کند مهم است که به تکنیک‌های جستجو برمی‌گردد.

۴. گام بعدی این است که فرضیه و پاسخ‌های ممکن را بدست بیاورید. فرضیه یعنی چه؟ یعنی نظریه‌ای که هنوز اثبات نشده است. فرضیه اصلاً شاید غلط باشد، به قول آقایان فقها ابداع احتمال یعنی احتمال‌سازی یا ابداع نظر باشد. ابداع رأی یعنی اظهار نظر. هرچه فهرست شما در اینجا مفصل‌تر باشد آن پاسخ‌ها دقیق‌تر است. می‌گویند به ادیسون گفتند شما خسته نشدی که ۹۹۹ تا آزمایش در اختراع لامپ شکست خورد تا آنکه در بار هزارم موفق شدی؟ گفته بود نه، چون من در خلال آزمایشات ۹۹۹ راهی را که به لامپ منتهی نمی‌شود، کشف کردم. یعنی اگر شما یک فهرست کاملی داشته باشید این فهرست برای کارهای دیگر هم باز به دردتان می‌خورد. لذا احتمالات مختلف را باید در نظر بگیرید.

اصول و قواعد باب را یا مسئله را مراجعه بکنید ببینید به مقتضای باب چه احتمالی وجود دارد مثلاً فرض کنید در باب اینکه کسی می‌تواند معدن را صاحب شود یا نه، می‌گوید: طبق قاعده الناس مسلطون علی اموالهم، اینکه ملک، سبب حیات است، بله می‌شود. خوب دیگر چه؟ طبق قاعده انفال، اصل این است که در اختیار امام یا مأذون از امام باشد؛ إلا ما خرج بالدلیل. طبق مقتضای هر قاعده یک نتیجه‌ای را می‌شود از آن گرفت. اینجا استصحاب عدم ملک جاری است، قبل از اینکه حیات کند که مالک نبوده است، شک می‌کنیم اگر در این وسعت حیات کرد مالک شد یا نه، عدم ملکیت را استصحاب می‌کنیم. اینجا اقتضای استصحاب عدم ملکیت است. ببینید شما با قواعد باب یک چند تا احتمال بدست می‌آورید.

۵. ایده و فکر و نبوغ شخصی داشته باشید. اینجا حدتِ ذهن و ورزیدگی ذهنی و انسجام ذهنی خیلی مؤثر است. گاهی بعضی‌ها احتمالات خیلی بی‌ربط را مطرح می‌کنند و بالعکس گاهی بعضی را می‌بینید چطور متفطن احتمالات خیلی جالب می‌شوند. پس ایده‌ها و تفکرات شخصی مهم است. مثلاً شما می‌بینید یک روایتی آمده است که هذا وضوء من لم يحدث، این وضوی کسی که حدث از او سر نزده است. خوب می‌گویید مرادش وضوی روی وضو است. اما وضوی دیگر به قرینه مثلاً مفهوم وصف یا مفهوم شرط هم داریم. پس اگر کسی وضو روی وضو نخواهد بگیرد لابد باید پاهایش را بشورد دیگر، حالا اگر کسی متفطن این شود که این حدث را برویم نگاه کنیم، آیا حدث واقعاً به همین معنا است؟ می‌رود نگاه می‌کند می‌بیند حدث در لغت یک معنای دیگرش هم بدعت است، نکند پس منظور یعنی وضوی غیر بدعتی این‌گونه است؟! یعنی محقق دیده گاهی لغت‌ها درست معنی نمی‌شوند و اشتباه در یک لغت خاص فرضیه غلطی را بوجود می‌آورد.

سؤال: یعنی علمای اعصار اشتباه کردند و همین حرف درست بوده است؟

استاد: اصلاً اینجا هنوز موقع قضاوت و داوری نیست. اینجا فقط محل احتمال است. می‌گوییم این هم یک احتمالی است، ولی باید بررسی کنیم که این احتمال درست هست یا درست نیست، ما اینجا

فقط می‌خواهیم احتمالات را فهرست کنیم، نمی‌خواهیم در این مرحله تصمیم بگیریم کدام احتمال درست است.

۶. شاخص‌های عمده فقهای صاحب‌نظر را باید بشناسید. لذا اینجا باید یک مقدار تاریخ فقه بلد باشید. مثلاً تا شیخ طوسی و اوایل غیبت کبری و اواخر غیبت صغری مثلاً صدوق و مفید و طوسی مهم‌ترین فقهای آن دوره هستند. درجهٔ یک‌ها این سه تا هستند. در دورهٔ بعد مثلاً علامه و محقق هستند. می‌آیید جلوتر محقق کرکی است و مثلاً فرض کنید که محقق نراقی و بعد صاحب‌جواهر است و مثلاً از اخباریان مرحوم آقا شیخ یوسف بحرانی است. سرجمع بیست تا فقیه را باید بشناسید.

خوب کجا اقوال فقهای شیعه را سرجمع ببینیم و خیلی دانه‌دانه در کتاب‌ها نگردیم، آیا کلید داریم؟ بله. از کتب فقها، مفتاحُ الکرامه، جامع اغلب اقوال است. کسی خواست اقوال متنوع ببیند برود مفتاح را ببیند. برای اقوال قبل از آنها، تذکرهٔ الفقهای علامه هم چنین حالتی دارد منتها می‌دانید که تذکره ناقص است و صاحب‌جواهر هم گاهی در نقل آراء دقت دارد منتها مفتاح مفصل‌تر است.

جامع دیگر، فهرست کتب و نرم‌افزارها هستند. می‌خواهیم ببینیم شیخ انصاری موضعش در اینجا چیست و تحت تأثیر چه کسی بوده است. از کجا بفهمیم؟ یک راه ساده به شما بگویم. شما بروید نمایهٔ اعلام مکاسب را یا مثلاً صلاة شیخ را یا خمس را نگاه کنید. تعداد هر کدام از ارجاعات در اعلام بیشتر بود می‌فهمید شیخ بیشتر به اینها مراجعه کرده است. این هم یک فوت‌وفن است. می‌خواهید ببینید شیخ انصاری به چه کسانی بیشتر ارجاع دارد به آنها بیشتر مراجعه کنید. کتاب‌های جدید، نمایه اعلام دارد و به تعداد تکرار آن منابع و آن اعلام، به این نکات می‌رسید. وقتی می‌بینید که مثلاً از نراقی شصت بار نقل قول کرده است و اسمش در این کتاب آمده است، از فلان آقا دو بار، خوب آن شصت بار مهم‌تر است دیگر، آن را نگاه می‌کنید.

همچنین نظرات فقها و اصولیان عامه، اینها هم گاهی حرف‌های خوبی دارند، مخصوصاً در موضوع‌شناسی و در متمیم ادله. اینها را هم باید کله‌گنده‌هایشان را بشناسید، مثلاً از کتاب‌های قدیمی آنها که اغلب اقوال را دارد، مغنی ابن‌قدمه است، المغنی و الشرحُ الکبیر از ابن‌قدمه است. و اگر جمع‌وجور بخواهید بدایهٔ المجتهد ابن‌رشد را ببینید. اگر از معاصر بخواهید دائره‌المعارف‌های آنها از کویت و جاهای دیگر را ببینید.

دیگر کجا فرضیه ببینیم؟ ایده‌های پژوهشگران، کتاب‌های معاصر، مقالات، مثلاً سایت نورمگز یا نور لیب، یا کتاب‌های جدیدی که در فهرست‌های فقهی مثلاً شبکه اجتهاد می‌روید قسمت کتاب‌ها، اسم کتاب یا آن کلیدواژه‌هایی که مربوط به این بحث است را می‌زنید اگر پژوهش‌هایی باشد نگاه می‌کنید، می‌بینید آنجا چه احتمالاتی را مطرح کرده است.

و آخرین هم نظرات صاحب‌نظرانی که مرتبط با علوم مرتبط با فقه هستند. مثلاً در حوزه فقه اقتصاد به نظرات اقتصاددان‌ها و مقالات و کتاب‌های آنها؛ و در حوزه فقه و سیاست به صاحب‌نظران علوم سیاسی؛ و در حوزه فقه فرهنگ به حرف‌های جامعه‌شناس‌ها؛ و در حوزه فلسفه فقه به کسانی که در این رشته کار کردند یعنی رشته‌شان تاریخ علم یا تاریخ تمدن است یا رشته‌شان معرفت‌شناسی است، به حرف‌های آنها رجوع کنید. پس نظرات صاحب‌نظران علوم مرتبط یعنی آن علوم انسانی که یک حوزه تلاقی با اینها دارند را می‌توان دید.

۷. سراغ ادله بروید. مثلاً سیره متشرعه داریم. چه کسی می‌تواند یک مثال بزند برای یک حکمی که با سیره متشرعه ثابت شده است؟ یعنی ما از سیره متشرعه فهمیدیم سنت یک چنین حکمی بوده است؟

- خبر واحد؟

استاد: نه صرفاً با آن خبر واحد، ادله دیگری هم دارد که یکی سیره متشرعه است.

- سن بلوغ دختر؟

استاد: نه ادله دیگری هم دارد، ادله روایی هم دارد.

مثالش حرمت ریش‌تراشی است. در ریش‌تراشی چون اغلب ادله نقلی آن یک خدشه‌های سندی دارد یا خدشه‌های دلالتی؛ اما عمده دلیل، سیره متشرعه است و سیره متشرعه استحکامش برای استدلال از خبر واحد بیشتر است؛ چون سیره متشرعه دلیل قطعی یا اطمینانی است ولی خبر، خبر ظنی است. خوب، چرا سراغ ادله می‌رویم و چرا مراجعه به ادله می‌کنیم؟ برای اینکه ببینیم ادله چه گفتند. اینجا دلیل عقلی چه می‌گوید؟ اینجا روایت خاصی در این مورد خاص نداریم که تعیین تکلیف کرده باشد؛ لذا باید سراغ سایر ادله رفت.

این را عرض بکنم که یکی از ضعف‌های طلبه‌هایمان در این قسمت این است که طی تحصیل با ادله تماسی ندارند. در طول تحصیل یک دوره تفسیر و آیات را نمی‌روند ببینند، یک دوره کافی یا وسائل را نمی‌روند مراجعه کنند، در این جهت باید خودتان حتماً یک مقدار انس داشته باشید.

آقا! می‌خواهید لمعه بگویید یک مراجعه بکنید، دو تا روایت هم از وسائل ببینید. مثلاً می‌خواهید درس بگویید یک کتابی را درس بگویید که در کنارش به روایات هم استناد کرده است که کم‌کم به اینها انس داشته باشید. خوب چطور بفهمیم ادله چه می‌گویند؟ ادله وقتی حرف بزنند از سه موضع حرف می‌زنند یا از موضع حکم جزئی خاص. آقا مثلاً فرض کنید که اسم آورده می‌گوید خصوص مزمار حرام است. یعنی این، آلت لهو حرام است. می‌گوید بیع کالی به کالی حرام است، اسم برده است، می‌گوید قیاس معتبر نیست و اول من قاس، شیطان بوده است. اما گاهی نه، عمومات و اطلاقات است: احل الله البیع، اوفوا بالعقود، که به شکل عموم و اطلاق است و سوم، گاهی به شکل تقریر و سکوت است. اگر حکم دیگری می‌بود جا داشت آیه بگوید ولی نگفته و سکوت کرده است معلوم است که

مباح است. حالا اینکه این سکوت چیست؟ این سکوت یعنی اطلاق مقامی، یعنی اینکه گفتند حضرت اجزاء و شرایط نماز اینهاست در ضمن جزء این اجزاء و شرایط تکتف (دست بستن) را نگفتند. اینجا دیگر اطلاق مقامی است پس سوم سکوت و تقریر است. اطلاق مقامی را هم این فن اصولی اش را دارم می گویم، اطلاق مقامی را داخل در آن سومی بنویسید نه اطلاق و عمومات. آنجا اطلاق لفظی است مثل احل الله البیع، بیع اطلاق لفظی دارد، اوفوا بالعقود، عموم دارد، خود لفظ دارد، اما اطلاق مقامی می گوید چون نگفتند پس مدنظرشان نبوده است؛ پس این هم فوت و فن مراجعه به ادله که چگونه احکامی که در خود ادله مطرح شده را به دست بیاوریم.

۸. مقایسه فرضیه‌ها با یافته جدید خودمان. باید فرض را با ادله با هم مقایسه می کنیم. ببینیم این ادله، این را تأیید می کند یا ادله این را؟ اینجا کار رفت و برگشتی است، فرضیه را به ادله می آورید، می بینید ناظر به این نیست ولی احتمال فلان فرضیه جدید را مطرح می کند. اینجا فهم تان از دلیل یک فرقی می کند، به همین جهت هرچه ذهن تان پرسشگرتر باشد و هرچه فرضیه هایتان مفصل تر باشد با ذهن آماده تری سراغ ادله می روید. خوب چطور این بررسی را انجام دهید

یک، ببینید این فرضیه داخل خودش منسجم است؟ آیا این صدر و ذیل فرضیه با هم تناقض دارد یا نه. گاهی یک بحثی را مطرح می کند با ذیلش تناقض دارد، می گوید آقا ما می گوئیم اصل براءت است منتها به شرط فحص، خوب این تناقض دارد، وقتی می گوئید به شرط فحص، فحص چکار می کند، لزوم فحص چیست، شرعی است یا عقلی است؟ اگر لزوم فحص عقلی است با عقاب بلا بیان که منافات دارد، خود عقل چگونه لزوم فحص را گفته؟ خود عقل که می گوید اگر بیان نبود یعنی من قطع نداشتم حالا به هر دلیلی قطع نداشتم ولو بخاطر فحص نکردن. البته این ممکن است جواب هایی هم داشته باشد.

شما در مسایل اصولی بیشتر تناقضات عقلی را دنبال کنید؛ اما در بحث های فقهی تناقضات استظهاری و صدر و ذیلی را. صدر آیه را با ذیل آیه دقت کنید. می گوید إن جائکم فاسق بنیاً فتبینوا، می گوید: حجیت خبر ثقه. خوب آخرش می گوید آن تصیبا قوماً بجهالة؛ یعنی اگر علم نداشتید. خوب در خبر عادل هم علم نداریم. لذا می بینیم صدر با ذیل نمی خواند: صدر درست است که می گوید حجیت خبر ظنی؛ اما ذیل می گوید: کلاً ظنی به درد نمی خورد. لذا داخل خود همین تناقض دارد، پس هیچی نمی شود. البته باز هم اینها جواب دارد.

دو، ببینید چقدر با قواعد منطبق است. اینجا باید گاهی با قواعد اصول، با اصول لفظی تأسیس اصل بکنید. مثلاً می گوید اینجا ما شک کنیم کدام معنا مراد روایت است؟ باید حمل بر معنای حقیقی بکنیم. اینجا اطلاق است، اینجا عموم است و شما داری خلاف اطلاق حرف می زنی. دلیل اطلاق دارد، شما داری خلاف اطلاق ادعا می کنی و لذا فرضیه ات باطل است. با اصول عدمی، با اصل عدم حجیت، اصل عدم جعل، اصل عدم تکلیف، اصل عدم ملکیت، اصل عدم زوجیت، با اینها چقدر سازگار است؟

فرضیه‌ای که خلاف اینها دربیاید مجبورید آن را کنار بگذارید. یا اصول عملیه، با قاعده برائت، احتیاط عقلی، حالا اینها را دیگر باید بحث کنیم. یا با قواعد و احکام مسلم فقهی مثل قاعده طهارت که متفق علیه است، قاعده ید، قاعده فراش، قاعده نفی سبیل، قاعده لاضرر. ببینید چقدر با قواعد و اصول فقهی و اصولی این فرضیه سازگار است، این هم راه دوم برای آزمایش این فرضیه‌ها.

سه؛ بروید خودتان ادله لفظی و لَبّی زیادی برای آن فرضیه فحص کنید و جمع بکنید. ببینید فرقی با گام قبلی یعنی آنکه شما مستقلاً به سراغ ادله می‌رفتید و کاری نداشتید فرضیه چه می‌گوید، چیست؟ در اینجا می‌روید به خاطر این فرضیه می‌گردید و ادله می‌یابید. حالا کجاها برویم بگردیم: در احادیث فقهی؛ مثل جامع احادیث شیعه آقای بروجردی، مثل وسائل. چون آنها هم که یک فرضیه را گفتند برای خودشان ادله‌شان را ذکر کردند، خوب ببینید آن آقا چه ذکر کرده است.

- اینکه می‌فرمایید دنبال ادله برویم یعنی اول، فرضیه را انتخاب کنیم؟

بله. برای تک تک باید این کار را انجام دهید. خوب اگر حدیثی دارید کار صدوری آن را بررسی کنید، ببینید وثاقت دارد، ندارد، اتصال سندش چگونه است، احتمال تقیه را توجه کنید که اینجا احتمال تقیه دارد یا نه. اینجا باید بدانید که در این حکم، حکم مشهور اهل سنت در آن زمان چه بوده است؟ اگر می‌بینید مطابق با اوست احتمال دارد این حدیث، حدیث تقیه‌ای باشد و لذا باید بدانید که در چند چیز اهل بیت تقیه ندارند مثل متعه. فرمودند گفتند ما در حکم متعه تقیه نمی‌کنیم و حکمش را آزاد می‌گوییم.

خوب، دلالت آیات و احادیث را بررسی بکنید، ظهوراتش را، الفاظش را. دلایل لَبّی من نوشتم چون اعم از عقلی است؛ یعنی اجماع، سیره متشرعه، سیره عقلاء، دلایل لَبّی‌اش را ببینید. ببینید این آقا که دلیلی را ادعا کرده است اولاً جنسش چیست؟ منظورش از عقل چیست؟ آیا منظورش سیره متشرعه است؟ منظورش حسن و قبح است؟ اصلاً چقدر با این قضیه ما منطبق است؟ گاهی وقت‌ها ادعا می‌کند اصلاً با اینجا انطباق ندارد. چقدر خود آن دلیل، لَبّی قطعی است؟ آخر دلیل لَبّی باید قطعی باشد، روایت که نیست بگوییم به ظنی آن هم می‌شود اکتفا کرد؛ پس باید قطعی باشد.

سؤال: دلایل عقلی با هم فرق دارد مثلاً از نظر ارزش؟

استاد: بله فرق می‌کند، دلیل عقلی قطعی داریم و دلیل عقلایی داریم.

سؤال: عقل عملی با عقل نظری؟

استاد: عقل عملی نیاز به پایینی دارد، نیاز به عدم ردع معصوم دارد، در این بین سیره عقلا نیاز دارد آن عدم ردع را اثبات کند. گاهی وقت‌ها می‌گویند ما ردع داریم، راست می‌گویید سیره عقلایی است اما ردع هم داریم. این هم باید بحث شود.

۹. جمع بین ادله. خوب ببینید ما یک اجماع داریم این گونه، یک روایت هم داریم این گونه، و حالا جمع می‌کنیم. حالا در جمع‌ها گاهی همیشه ارزش‌ها افزوده نمی‌شود. خوب دقت کنید، می‌گویید

ما یک آیه داریم و یک روایت هم داریم عین هم می‌گویند، اینجا خوب است و کار را تکمیل می‌کند. اما اگر گفتید ما یک اجماع داریم و یک روایتی هم داریم، روایت که آمد اجماع از اعتبار ساقط است؛ زیرا اجماع می‌شود مدرکی. اجماع در غیر جایی که روایت داریم می‌گویند حجت است. روایت داریم یک روایت معارض دارد، سیره متشرعه داریم. یک روایتی نقطه مقابل دارد؛ لذا جمع ادله اینها را باید بررسی کنید و رابطه بین اینها را در بیاورید، که آیا این حاکم بر اوست، وارد است، مقیدش است، منحصصش است؟ و... .

در موضوع منصوص، سراغ خود متون شرعی بروید و استقراء کنید و یا قرائن تاریخی را ببینید. مثلاً می‌گویید غنا چیست، بروید غنا را در غیر فقه از روایات را جمع بکنید و ببینید از ته آنچه چیزی درمی‌آید؟ بعد مثلاً در اشعار عرب آن موقع غنا چه گفته می‌شد، در تاریخ عرب غنا چه بوده است. در موضوعات علمی باید به عرف خاص مراجعه کنید. آقا این منفعت مقصوده دارد یا منفعت مقصوده ندارد، منفعت داشتن آن و اینکه منفعت قابل توجه دارد این را باید اهل خبره بگویند. اگر به یک آدم عامی بگویند آقا خون ما آدم‌ها به درد می‌خورد یا نه؟ می‌گویند نه آقا خون به چه دردی می‌خورد! اما به یک پزشک بگویند می‌گوید بله، ما از فاکتورهای خونس این طوری فرآوری می‌کنیم.

من یک نکته‌ای را هم در آخر عرض کنم، موقعی که می‌خواهیم فرضیه‌ها را بنویسیم یا نظریه بدهیم چکار کنیم مرعوب نشویم؟ مرعوب شهرت نشویم، مرعوب بزرگی صاحب نظران نشویم، مرعوب جو نشویم؟

یک تکنیک بگویم. موقعی که در گام‌های اول فرضیه‌ها را فهرست می‌کنید، به دلایلش مراجعه نکنید یعنی فقط خود فرضیه را یادداشت بکنید و سراغ ادله نروید! چون ممکن است مرعوب شوید. مثلاً شما جواهر را بخوانید، شما اگر ندانید که یک فقیه به نام شیخ انصاری هم هست و ندانید بعد از خود صاحب جواهر امثال حاج آقا رضای همدانی، مثل مرحوم حکیم، مرحوم امام، مرحوم آقای خوئی، اینها فقهای فحولی بودند که حرف دارند. جواهر را بخوانید دیگر قانع می‌شوید، خوب حکم معلوم شد دیگر! و این حرف‌ها که دیگر جواب ندارد!

اما برای اینکه مرعوب نشوید وقتی دارید فرضیه‌ها را می‌نویسید سراغ ادله آن نروید. یعنی نخوانید که به چه دلیل این حکم را گفته است. به همین جهت بیشتر به مثلاً مفتاح الکرامه که مراجعه می‌کنید به همان اول آن مراجعه کنید که اقوال را می‌گوید، بعدش جلوتر نروید، یا اصلاً به کتاب‌های فتوایی مراجعه کنید، به رساله ده مرجع مراجعه کنید، به این عروه‌هایی که ده پانزده تا حاشیه دارد مراجعه کنید اصلاً استدلال در آن نیست. به این کتاب نجاة العباد که رساله شیخ انصاری است که ده تا حاشیه دیگر هم دارد، مرحوم نائینی دارد، آقا سید ابوالحسن دارد، آنها را مراجعه کنید که فتوا است.

اگر این فن را پیاده کنید، دیگر مرعوب نمی‌شوید. و اما بعد که سراغ ادله می‌روید آن وقت دیگر آزادانه، دیگر جلوی شما هم ننوشتید چه کسی این حرف را زده است دیگر، می‌روید مراجعه می‌کنید؛

پس این کمک می‌کند. اما اگر عکسش را بروید و اول ادله را بروید می‌بینید مطلب ثابت است و دغدغه و نیازتان را می‌خشکاند و ممکن است اصلاً سراغ فرضیه‌ها نروید و آن آزاداندیشی شما از بین می‌رود. اگر هم نقد نکنید که عملاً شما کار علمی را انجام ندادید. پس راهش این است که هم فرضیه‌ها را مستقلاً طرح کنید و بعدش سراغ ادله بروید مستقلاً، و نهایتاً بین اینها ارتباط برقرار کنید.